



حاشیه ملی ایران

چاپ سوم

تئودور نولدکه

ترجمه

بزرگ علوی

بامقدمه بقلم:

سعید نفیسی

استاد دانشگاه تهران و عضو هیئت فرهنگستان



تهران - خیابان شاهرخا روبروی دانشگاه
تلفن ۶۴۱۶۳۵

- ☐ حماسه ملی ایران
- ☐ تشودور نولدکه
- ☐ ترجمه بزرگ علوی
- ☐ چاپ سوم
- ☐ خرداد ماه ۲۵۳۷
- ☐ تهران ، ایران
- ☐ چاپخانه ارژنگ
- ☐ حق تجدید چاپ محفوظ و مخصوص مرکز نشر سپهر است

یکی از معروف‌ترین کارهای خاورشناسان در ادبیات ایران بحث دقیق و پرمغزیست که تئودور نولدکه Theodor Nöldeke خاورشناس معروف آلمانی بعنوان «حماسه ملی ایران» Das Iranische Nationalepos کرده و نخست در مجلد دوم کتابی بنام «اساس زبان‌شناسی ایران» Grundriss der iranischen Philologie که در دومجلد بسالهای ۱۸۹۵-۱۹۰۴ در اشتراسبورگ Strassburg چاپ شده در صحایف ۱۳۰-۲۱۱ انتشار یافته و سپس جداگانه در مجلد مخصوصی در برلن ولایپزیگ بسال ۱۹۲۰ منتشر شده و پس از آن ل. باگدانو L. Bogdanov خاورشناس روسی مقیم هندوستان ترجمه انگلیسی آنرا بعنوان Nöldeke's «The Iranian National Epic» در بمبئی بسال ۱۹۳۰ انتشار داده است. این مبحث از روزی که انتشار یافته معتبرترین و جامع‌ترین بحث درباره حماسه های ملی ایران و شاهنامه فردوسی بشمار رفته و همه کسانی که درین زمینه‌ها بحث کرده‌اند بدان نظر داشته‌اند.

در سال ۱۳۰۹ که من طبع و نشر مجله «شرق» را بعهده گرفتم از دوست دیرین خود آقای بزرگ علوی درخواست کردم که این رساله استادانه سودمند را از متن آلمانی ترجمه کند و وی بدین کار پسندیده دست یازید و شش قسمت از آن در شماره‌های ۲-۵ و ۷-۸ آن مجله چاپ شد و چون مجله شرق دیگر انتشار نیافت چندی این کار ماند تا اینکه در سال ۱۳۱۲ کسی از نیکوکاران شهر ما وجهی در اختیار آقای سید حسن تقی‌زاده که در آن زمان وزیر مالیه بود گذاشت و وی هم آنرا برای چاپ کتابهای سودمند بتشخیص مرحوم محمدعلی فروغی و مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی قرار داده بود. از جمله کتابهاییکه بنامش از این پول چاپ کنند همین کتاب حاضر بود. نخست دوست قدیم ما آقای مجتبی مینوی رنج را برخود هموار کرده و در ترجمه فارسی آن باهمان دقتی که جبلی اوست نظر انداخته و در چاپ اوراق نیز همکاری کرده بود. در آن میان سفر اروپا وی را پیش‌آمد و من دنباله کار را گرفتم و بدین گونه ۱۲۸ صفحه این کتاب از همان وجه خیر که در اختیار ما بود تا سال ۱۳۱۶ در چاپخانه روشنائی چاپ شد که ناگهان گرفتاری بی‌سرانجامی برای آقای علوی پیش‌آمد و چاپ کتاب متوقف ماند و درین میان چاپخانه روشنائی را دولت خرید و آقای جمال‌الدین طباطبایی مدیر آن چاپخانه اوراق چاپ شده مارا و کاغذی را که تا پایان کتاب خریده و در چاپخانه امانت گذاشته بودیم بما رد نکرد و چاپخانه را فروخت و باروپا رفت و بدین گونه تنهاییك دوره از اوراق چاپ شده نزد من ماند و یازده سال در گوشه‌ای از کتابخانه من بود تا اینکه در اواخر سال گذشته من بدانشگاه تهران پیشنهاد کردم که این کتاب جزو انتشارات دانشگاه منتشر شود و شورای دانشکده ادبیات و انجمن

تألیف و ترجمه دانشگاه نیز با این پیشنهاد موافقت کرد و بدین گونه این کتاب آن چنانکه امروز بدست خوانندگانست انتشار یافت .

این کتاب بهترین و معتبرترین مجموعه تحقیقاتیست که خاورشناسان اروپائی تا سی سال پیش درباره فردوسی و شاهکار جاوداتی او کرده‌اند. در آن زمان هنوز دانشمندان ایران راه و روش تحقیق جدید را درست فرا نگرفته و درین کار ورزیده و آزموده نشده بودند و بسیاری از تحقیقات مهمی که ایشان کرده‌اند هنوز انتشار نیافته بود . وانگهی فردوسی و آثار او زمینه بسیار وسیعی برای کاوش و جستجوهای علمیست و سالیان دراز پویندگان و جویندگان درین دریای پهناور شناور خواهند بود و باز در ناسفته از آن بیرون خواهند کشید.

در ۱۳۱۳ که جشن هزاره فردوسی در ایران و بسیاری از کشورهای جهان مخصوصاً اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه و انگلستان و آلمان و ایتالیا و بلژیک و دانمارک و هندوستان و ژاپون و سویس و لهستان گرفته شد دانشمندان هر کشوری درباره او مطالعات کردند و به بسیاری از زبانهای زنده چیزهایی انتشار دادند . دو مجموعه‌ای که ازین رهگذر سودمندترست شماره مخصوص مجله مهر بعنوان «فردوسی نامه» است که در همان سال ۱۳۱۳ در گرماگرم جشن هزاره منتشر شد و مجموعه دیگری بنام «هزاره فردوسی» شامل برخی از بیانات اعضای کنگره طهرانست که تازه سه سال پیش وزارت فرهنگ آنرا منتشر کرد. درین مجموعه مقالاتی را که آقای سید حسن تقی زاده بعنوان «شاهنامه و فردوسی» پیش از آنها در روزنامه کاوه چاپ کرده بود دوباره انتشار داده‌اند و درین مقالات آقای تقی زاده از همین کتاب و از جستجوهای خاورشناسان درباره فردوسی و شاهنامه بسیار بهره‌مند شده است. با این همه هم این کتاب و هم آن مقالات از لغزشهای چند و عقاید نافرجام تهی نیست و چون این اوراق که در دست خوانندگانست از انتشارات دانشگاه طهران و از سوی دانشکده ادبیات ما که یگانه مرکز صالح و مجاز برای اظهار نظر قاطع درباره هر جزئی از ادبیات ایران و مخصوصاً فردوسی و آثار اوست اگر درین مختصر بدان لغزشها و بی سرانجامیها اشاره نکنم بیم آن میرود که خوانندگان آن مطالب را قاطع و مسلم و عقیده دانشکده ادبیات و دانشگاه طهران بدانند و من چون خود در اندیشه فراهم کردن کتاب خاصی درین زمینه‌ام عجالة بدان نادرستیها قلم انداز اشارتی میکنم تا اینکه بسر فرصت حق مطلب را چنانکه شاید و باید در کتابی جداگانه ادا کنم .

در قسمتی از مندرجات این کتاب یکی از دکترهای جوان دانشگاه ما در ادبیات فارسی آقای دکتر ذبیح الله صفا در رساله دکتری خود بعنوان «حماسه سرائی در ایران» که در ۱۳۲۴ جزو انتشارات دانشگاه ما چاپ شده بحث مستوفی و بسیار مشبع رانده و خوانندگان میتوانند با کمال اطمینان و سکون نفس بدان کتاب پسندیده رجوع کنند. درباره یوسف و زلیخا و اینکه این منظومه از فردوسی نیست نخست آقای عبدالعظیم قریب در شماره ۱۰ و ۱۱-۱۲ سال نهم مجله آموزش و پرورش بعنوان «یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی» و نیز آقای مجتبی مینوی در شماره ۳ از ج ۵ مجله روزگار نو که در لندن چاپ میشد بعنوان «کتاب هزاره

فردوسی» و بطلان «انتساب یوسف و زلیخا بفردوسی» بحث کرده‌اند و نیز آقای قریب در مقاله دومی بعنوان «یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی» در شماره هشتم سال چهاردهم مجله آموزش و پرورش اطلاعات دیگری گرد آورده‌اند. درین صورت اکنون دیگر شکی نمانده است که یوسف و زلیخایی که بنام فردوسی تا کنون هشت بار در لکنه در ۱۲۸۷ و ۱۲۹۰ قمری و در بمبئی در ۱۳۴۹ و در طهران در ۱۲۷۴ و ۱۲۹۹ و ۱۳۱۶ قمری و قسمتی از آن در وین در ۱۸۸۹ و نیز قسمتی از آن در آکسفر در ۱۹۰۸ چاپ شده از فردوسی نیست و از شاعریست که در دستگاه شمس‌الدوله طغان‌شاه بن‌البارسلان شاهزاده معروف سلجوقی در خراسان و شاید در هرات می‌زیسته و در حدود ۴۷۶ بیش از شصت سال پس از مرگ فردوسی به پایان رسانده است.

تنها چیزی که درین میان شگفت است اینست که هم آقای قریب و هم آقای مینوی بدین دوبیت که شاعر درباره خود و شرح آزادی خود از قلعه‌ای که در آن زندانی بوده سروده است برخورد کرده‌اند، منتهی در نسخه‌ای که مورد استشهاد آقای مینوی بوده کاتب میم اول کلمه «امانیست» را چنان نوشته که نون بی‌نقطه یا مانند آنهم خوانده میشود و آن دوبیت اینست:

امانیست بسیار مدت بجای که از درج سلطان و حکم خدای

ازین قلعه دلشاد بیرون شود بنزدیک شاه همایون شود

چنان مینماید که آقای قریب ترکیب «امانیست» را مرکب از کلمه «اما» و «نیست» فعل نفی پنداشته و اما را بتخفیف میم خوانده، زیرا اجتهادی که باید ازین بیت نکرده و گویا آقای مینوی هم در خواندن کلمه درمانده و نتوانسته است حدسی بزند. در نسخه خطی از یوسف و زلیخا که من دارم و در ۱۲۳۵ نوشته شده و کاتب آنرا بفردوسی نسبت داده است این کلمه هم بدین گونه نوشته شده و بر من مسلمست که تخلص شاعر «امانی» بوده و «امانیست» برسم الخط قدیم و معتبر بجای «امانی است» نوشته شده و شاعر در بیت اول تخلص خود را آورده و این مثنوی یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی از شاعری خراسانی بتخلص امانیست که در حدود ۴۷۶ در دربار طغان‌شاه بن‌البارسلان در خراسان به پایان رسانیده است و چون در مقدمه از نظم داستانهای قدیم ایران که پیش ازین کتاب بدانها پرداخته ذکر میکند و از آنها پشیمانی می‌آورد و یگانه شاعری که این داستانها را نظم کرده باشد فردوسی دانسته‌اند اینست که این یوسف و زلیخا را به فردوسی نسبت داده‌اند.

قدیم‌ترین سندی که برای انتساب این کتاب بفردوسی تا کنون دیده‌ام مقدمه ایست که بفرمان بایسنغر شاهزاده معروف تیموری و خوشنویس مشهور خط نسخ که پسر شاهرخ بوده و در ۸۲۳ هجری آذربایجان مستولی شده و روز شنبه ۷ جمادی الاولی ۸۳۷ در گذشته در سال ۸۲۹ چندتن از شاعران خراسان بر شاهنامه نوشته‌اند و بنام «مقدمه بایسنگری» معروفست و معمولا در آغاز شاهنامه چاپ می‌کنند. درین مقدمه چند بار یوسف و زلیخا را به فردوسی نسبت داده‌اند و امروز سخت آشکار است که مطالب این مقدمه بهیچ وجه معتبر نیست.

درین صورت مطالبی که در جاهای مختلف این کتاب و از آنجمله در صحایف ۴۰ و ۵۳-۵۴ و ۶۱ و ۶۶-۶۷ و ۹۷ در اسناد این منظومه به فردوسی آمده است سراسر نادرستست و بطریق اولی اتکا بمطالب این مثنوی برای استنتاج از آن در باره فردوسی جز تزلع در خطا چیز دیگر نیست .

آقای مینوی در همان مقاله مجله روزگار نو دلایلی را که معتبر است در بطلان این داستان کودکانه که فردوسی روایتی از شاهنامه را در سال ۳۸۹ به پایان رسانیده و در آن سال بخان لنجان از آبادیهای بیرون شهر اصفهان رفته و این نسخه را به احمد بن محمد حکمران آن ناحیه داده و درین زمان بزاینده رود افتاده و او را از آب بیرون کشیده اند آورده و ثابت کرده است که این حکایت همه مربوط بکاتبیست که در ۶۸۹ نسخه ای از شاهنامه را برای احمد بن محمد حکمران خان لنجان اصفهان نوشته و در آن نسخه «ششصد» را که کاتب درست نقطه نگذاشته است «سیصد» خوانده و این افسانه را از آنجا بیرون آورده اند. بدین گونه آنچه در صحیفه ۴۶ این کتاب درین زمینه آمده درست نیست .

مؤلف درین کتاب لغزشهای دیگر هم دارد و مهم ترین آنها را اینک بیاد خوانندگان می آورم :

درین کتاب چندبار و از آن جمله در صحایف ۲۲ و ۲۴ بمقدمه بایسنفری شاهنامه استشهاد کرده و مطالب آنرا معتبر دانسته و آنها را سند گفته خود گرفته است . چنانکه پیش از این اشاره کرده ام این مقدمه در ۸۲۹ بدست چند تن از شاعران خراسان بفرمان بایسنفر شاهزاده تیموری فراهم شده است و یکی از ایشان اشعار سستی برای پروراندن مطالب نادرستی که درین مقدمه جاداده اند ساخته و جا بجا در میان جمله های نشر قرار داده است. دلایلی محکم بر نادرست بودن مطالب این مقدمه فراوانست و من درین مختصر بر تئوس مطالب اشاره میکنم و جزئیات را به کتابی که وعده کرده ام می گذارم . چیزی که درین مقدمه بسیار فاحش و زننده است و اینک کودکان دبستان هم بنادرست بودن آن معترفند اینست که چندبار نویسنده این مقدمه که شاعران معاصر فردوسی را شمرده رودکی را نیز نام برده و همه جا نام رودکی را پس از نام عنصری آورده است و حال آنکه همه میدانند که رودکی شاعر معروف دربهار نصر بن احمد سامانی و بزرگترین شاعر دوره اول سامانی در سال ۴۲۹ در گذشته است و اگر مرگ فردوسی را در ۴۱۱ بگیریم ۸۲ سال و اگر در ۴۱۶ بگیریم ۸۷ سال پس از رودکی در گذشته و پیدا است کسی که در هر صورت بیش از هشتاد سال پس از دیگری مرده است ممکن نیست با او معاصر بوده باشد و حدس نزدیک بیقین میتوان زد که فردوسی در همان زمانهایی که رودکی در گذشته ولادت یافته است.

نکته دیگری که درین مقدمه بدان اشاره رفته و سخت نادرستست اینست که نویسنده مقدمه گوید چون فردوسی شاهنامه را در شصت هزار بیت به پایان رساند و محمود خواست پاداشی را که باو وعده کرده بود بدهد خواجه حسن که مراد احمد بن حسن میمندی وزیر معروف اوست گفت : « حیف باشد که روستایی شاعر را شصت هزار مثقال طلا بدهند » .

این گفته سبب شده است که در بسیاری از کتابها که پس ازین مقدمه تألیف شده فردوسی را روستایی و روستایی زاده دانسته و حتی پدرش را باغبان باغی که فردوس نام داشته پنداشته‌اند و تخلص او را به فردوسی از نام همین باغ گرفته‌اند. همه این خطاها ناشی ازین عبارت نظامی عروضی در چهارمقاله است که گوید: «استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بوده»^۱. دهقان را درین جمله به معنی کنونی و باصطلاح امروز مرادف با «دهاتی» یعنی برزگر و روستائی گرفته‌اند و حال آنکه در دوره ساسانیان و در آغاز دوره اسلامی لااقل تا قرن ششم و استیلای مغول دهگانان یا دهقانان طبقه‌ای مخصوص از نجیب‌زادگان و ملاکان ایران بوده‌اند و بسیاری از بزرگان علم و ادب و سیاست دهقان و دهقان‌زاده بوده‌اند چنانکه دوتن از مشهورترین وزرای ایران عمیدالملک عمادالدین ابو نصر منصور بن ابوصالح محمد جراحی کندی^۲ و نظام‌الملک قوام‌الدین ابوعلی حسن بن علی بن اسحق طوسی رضی‌الله تعالی عنیه^۳ دهقان زاده بوده‌اند و شاعران فارسی زبان در آن زمانها کلمه دهقان را بمعنی ایرانی و در برابر تازی استعمال میکرده‌اند چنانکه ابوحنیفه اسکافی در قصیده معروف خود گفته است:

مأمون آن‌گز ملوک دولت اسلام هرگز چون وی ندید تازی و دهقان
درین مقدمه خطایای فاحش دیگر بسیارست که توجیه آنها درخور بحث دراز و جداگانه است و درین مختصر نمی‌گنجد و بکتابی که وعده کرده‌ام محول میکنم.

اساساً از آغاز در ادبیات فارسی معمول بوده است که در فاتحه شاهنامه فردوسی مقدمه‌ای بنشر جا میداده‌اند و تا جایی که من خبر دارم چهار مقدمه در زمانهای مختلف معمول شده است.

نخست مقدمه‌ایست که اینک بنام «مقدمه ابومنصوری» معروف شده است. در ماه محرم سال ۳۴۶ هجری ابومنصور محمد بن عبدالرزاق بن عبدالله بن قریخ طوسی که نسبش ببهرام چوبین سردار معروف دویسار ساسانی میرسیده و از جانب پادشاهان سامانی حکمرانی طوس و سپس فرمانروایی و سپهسالاری خراسان را داشته‌است و در ۳۵۰ او را بزره‌هلاک کرده‌اند فرمان داده‌است چندتن از دانشمندان خراسان مجموعه‌ای از داستانهای باستان ایران بزیبان دری که زبان آنروز خراسان بوده و زبان کنونی ماست بپردازند و آن مجموعه را «شاهنامه» نام گذاشته و مقدمه‌ای بر آن نوشته‌اند که سپس آنرا در آغاز منظومه معروف فردوسی جای داده‌اند و بهمین جهت بمقدمه ابومنصوری معروفست و متن این مقدمه را در نتیجه مقابله نسخهای معتبرتر آقای محمد قزوینی فراهم کرده و در کتاب «هزاره فردوسی» در صحایف ۱۲۳-۱۴۸ چاپ شده است.

دوم مقدمه‌ایست که دنباله مقدمه ابومنصوری جای داده‌اند و در آن مطالبی درباره محمود غزنوی و فردوسی آورده‌اند که برخی از آنها نادرست است.

۱- چاپ اوقاف گیب ص ۴۷ ۲- اخبارالدوله السلجوقیه - چاپ لاهور ۱۹۳۲

ص ۲۴ ۳- تاریخ بیهقی - چاپ تهران ۱۳۱۷ - ص ۷۳

از آن جمله محمود و پدرش سبکتکین را يك تن دانسته و گاهی نام او را سبکتکین ضبط کرده اند، آنهم بدین جهتست که همواره در زبان فارسی نام پسر را دنبال نام پدر بحال اضافه آورده و بدان الحاق کرده اند تا نسبت پسر معلوم باشد و بدین قیاس محمود سبکتکین یعنی محمود پسر سبکتکین و یا محمود بن سبکتکین و برخی از بی خبران محمود و سبکتکین را نام يك تن پنداشته اند و درین مقدمه همه جا نام احمد بن حسن میمندی وزیر معروف محمود بخطا حسن میمندی ضبط شده و این خطا در قرن هفتم بسیار رایج بوده چنانکه سعدی هم در گلستان دوبار نام این وزیر را حسن میمندی آورده است. این مقدمه دوم تقریباً همه جا در پایان مقدمه اول یعنی مقدمه ابومنصوری در آغاز نسخهای خطی قدیم شاهنامه دیده میشود و چون یکی از آن نسخها که اینك بنشانه Add 21 103 در موزه بریتانیا در لندن است از روی نسخه ای که در ۶۷۵ فراهم آمده نوشته شده است و این مقدمه دوم در آن هست، پیدا است که این مقدمه دوم لا اقل در قرن هفتم نوشته شده است. قدیمترین نسخه ای که ازین مقدمه دوم سراغ دارم در آغاز نسخهای از شاهنامه متعلق به کتابخانه سلطانی مصرست که در ۷۹۶ نوشته شده و اینك عکسی از آن در کتابخانه فردوسی در تهران هست. بیشتر مطالبی که در مقدمه های سوم و چهارم در شرح حال فردوسی آمده و بیشتر از آنها نادرست و قسمت عمده از اشعار مجعولی که بنام هجونامه سلطان محمود رایجست و به فردوسی بسته اند ازین مقدمه دوم که اعتبار تاریخی ندارد گرفته شده و این همان مطالب افسانه آمیز است که درباره فردوسی هنوز بر سر زبانهاست و در کتابی که وعده کرده ام بطلان آنها ثابت خواهد شد. این مقدمه را آقای قزوینی در تحقیقی که درین زمینه کرده و در کتاب هزاره فردوسی چاپ شده «مقدمه اوسط» اصطلاح کرده زیرا که بمقدمه سوم پی نبرده و تنها متوجه دو مقدمه اول و مقدمه چهارم یعنی مقدمه بایسنغری شده است.

سوم مقدمه ایست که قطعاً پس از مقدمه دوم و پیش از مقدمه چهارم یعنی مقدمه معروف بمقدمه بایسنغری نوشته شده و در آغاز پاره ای از نسخهای شاهنامه که در قرن هشتم نوشته اند و یا از روی نسخهای قرن هشتم برداشته اند دیده میشود. این مقدمه تقریباً تکرار همان مطالب مقدمه اول و دومست مگر آنکه آنرا بعبارت تازه تر نوشته اند و اشعاری است در آن داخل کرده و ترتیب مطالب را هم گاهی تغییر داده اند و این مقدمه بدین جمله آغاز میشود: «سپاس و آفرین خدایی را که این جهان و آن جهان را آفرید و بندگان را اندر جهان پدید آورد و نیک اندیشان و بد کرداران را برابر داشت...» و این جمله با اندك تفاوت همان جمله آغاز مقدمه اولست زیرا که در بسیاری از موارد درین مقدمه سوم عیناً همان عبارات مقدمه اول و دوم را نگاه داشته اند.

مقدمه چهارم همان مقدمه معروف بایسنغریست که نخست در آغاز چاپ معروف تورنرماکان که در چهارم مجلد در کلکته سال ۱۸۲۹ انتشار یافته در ۶۱ صفحه اول کتاب چاپ شده و پس از آن تقریباً در آغاز همه چاپهای سنگی شاهنامه مکرر کرده اند. این مقدمه، چنانکه گذشت، در سال ۸۲۹ بفرمان بایسنغر شاهزاده معروف تیموری که یکی از زبردست ترین خوشنویسان خط نسخ بوده است نوشته شده و ظاهراً نسخه اصل که برای بایسنغر ترتیب داده اند اینك در کتابخانه سلطنتی

تهران باقیست و در آن نسخه نام کسانی که این مقدمه را فراهم کرده‌اند آمده است و درین مقدمه همان مطالب نادرست مقدمه دوم و سوم مکرر شده و برخم مطالب بر آن افزوده‌اند که آنها نیز نادرستست. جمله آغاز این مقدمه بدین گونه است : «اگرچه از لوازم رسوم بندگی و لواحق شیوه پرستندگی همانست که سر نامه به سپاس و ستایش آفریننده و حمد و ثنای روزی دهنده آراسته و پیراسته نماید....»

* * *

گذشته از این نکات اساسی که راه تحقیق در آنها بر خاور شناسان و مخصوصاً کسانی که زبان فارسی کنونی را خوب نمیدانسته‌اند بسته بوده است و گذشته از اینکه بسیاری از کتاب‌های معتبر در آن زمان‌ها هنوز بدقت چاپ نشده بود و خاور شناسان بچاپ‌های پر غلط رجوع کرده یا وسیله تشخیص درست را از نادرست نداشته‌اند در تضاعیف این کتاب نیز مطالبی هست که مردودست از آن جمله آنچه در یادداشت (۲) در پای صحیفه ۲۹ نوشته شده و آنچه در پاورقی (۲) در ذیل صحیفه ۶۹ آمده است. در صحیفه ۳۲ در یادداشت (۳) پای صحیفه کلمه «چرم پایان» و «بزگوشان» آمده و این هر دو کلمه نادرستست. خطای اول از مترجم است که کلمه آلمانی Riemenfüssler را بجای آنکه مطابق معمول زبان فارسی که حتمی در قصه‌های کودکان این لفظ آمده و هنوز بر سر زبانهاست «دوال پا» ترجمه کند «چرم پا» ترجمه کرده است. اما «بزگوشان» خطاییست. که نولدکه خود در خواندن مرتکب شده زیرا که این کلمه را بآلمانی Bocksöhrligen ترجمه کرده که ترجمه تحت‌اللفظ آن همان «بزگوش» است یعنی کسی که گوشش مانند گوش بز باشد و حال آنکه این دو کلمه باید «برگوش» یا «ورگوش» باشد و بهترین مأخذ برای این دو کلمه متن معتبر کتاب یادگار جاماسپ است بدین گونه : «گشتاسب شاه پرسید که بوم و زمین ایشان و ورچشان و ورگوشان ، دوالپایان و تستیکان و سگساران چگونه است؟ بنیمة او رمزدی باشند یا بنیمة اهریمنی؟ خورش و زیوش آنها چگونه باشد؟ چون بمیرند آنها را بکجا بیفکنند؟ روان ایشان بکجا رود؟»

رجوع کنید بیادگار جاماسپ چاپ مسینا رم ۱۹۳۹ ص ۵۲ :

G. Messina - Libro apocalitico *Tersiano Ayâtkâr i Zâmâspik'*

Roma 1939

پیدا است که درین مبحث سخن از پنج گروه جانوران افسانه‌آمیز آمده ، ورچشان یا برچشان یعنی آنانکه چشم بر سینه دارند ، ورگوشان یا برگوشان آنان که گوش بر سینه دارند ، دوالپایان یعنی آنها که پایشان مانند دوال و از چرمست که بزبان‌های اروپائی Loricapede گویند و تستیکان یعنی گروه بسیار کوتاه قد (کوتوله) و سگساران یعنی آنان که سرشان مانند سرسگ باشد که بزبانهای اروپائی Cynocephale گویند .

در صحیفه ۳۳ که نولدکه اظهار عقیده کرده است ایرانیان در دوره اسلامی زبان پهلوی نمیدانستند غافل ازین نکته مهم بوده که همواره تا اکنون در ایران دوزبان یعنی دری در مشرق و شمال شرقی و پهلوی در نواحی دیگر رایج و

لهجه‌های گوناگون از هريك ازین دوزبان باقی مانده است و زبان پهلوی کتاب‌های زردشتی و مزدیسنی تا چند قرن پس از استیلای تازیان در همان قلمرو خود باقی مانده و نه تنها مدت‌ها بدان سکه زده‌اند و برخی از کتابهای دینی زبان پهلوی را در دوره اسلامی نوشته‌اند بلکه تا قرن پنجم در نواحی شمالی ایران نوشتن کتیبه‌های ساختمان‌ها بربان پهلوی کتابها معمول بوده و البته حمزه اصفهانی که در قلمرو زبان پهلوی میزیسته است میبایست این زبان را از مادر آموخته باشد.

آنچه در صحیفه ۳۹ در متن و پاورقی درباره ابوشکور بلخی و مثنوی «آفرین نامه» او آمده اینک دیگر موردی ندارد و من عده کثیر از اشعار این منظومه را فراهم کرده و انتشار داده‌ام. رجوع کنید بسلسله مقالات من بعنوان «کتاب تحفة الملوك» در شماره ۶ و ۷ سال اول مجله مهر آبانماه و آذرماه ۱۳۱۲ و مقاله دیگر بعنوان «پس از خواندن کتابی» در شماره ۲ سال دوم مجله ایران امروز اردیبهشت ماه ۱۳۱۹ و حواشی من بر قابوس‌نامه چاپ ۱۳۱۲ و کتاب «احوال و اشعار ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی» در سه مجلد طهران ۱۳۱۰ و ۱۳۱۹ مخصوصاً مجلد سوم آن.

آنچه نولدکه در صحایف ۵۰-۵۱ و ۶۴ درباره پیشگویی‌های فردوسی از حوادث بد نوشته درست نیست و وی متوجه نبوده است که اینگونه مطالب در کتابهای دینی زرتشتیان فراوان است از آن جمله در متن پهلوی «زند و هومن یسن» رجوع کنید بکتاب «زند و هومن یسن» از آقای صادق هدایت طهران ۱۹۴۵ و B. T. Anklesaria-Zand i Vohūman Yasn, Bombay 1919. در کتاب «بوندهشن» نیز ازین گونه اشارات بسیارست.

آنچه در صحایف ۶۳-۶۴ درباره تعبیر فردوسی از تازیان آمده و نولدکه گوید که اگر فردوسی آنها را «زاغ ساران» گفته مراد او «زاغ سر» و بواسطه تیرگی رنگ چهره آنهاست این مطلب نیز نادرستست و زاغ ساران تعبیری شاعرانه از جامه سیاه شعار خلفای بنی‌العباسست که در زمان فردوسی استیلای کامل داشته‌اند و کسانی که می‌خواستند پیروی از شعار ایشان کنند جامه سیاه در بر میکردند چنانکه فردوسی جای دیگر از زبان رستم فرخ‌زاد بپراورش صریح‌تر بدین مطلب اشاره میکند و میگوید:

پوشند از ایشان گروهی سیاه ز دیبانهند از بر سر کلاه

اما عقیده‌ای که نولدکه در صحیفه ۹۰ در یادداشت (۲) در درباره منظومه معروف ویس و رامین و ارزش ادبی و اخلاقی آن آورده نیز پذیرفتنی نیست و بسیاری از کارآگاهان با این عقیده مخالفند.

نکته دیگری که در پایان بحث باید فرو گذاشته نماند اینست که درین کتاب نولدکه چندبار بلطایف شعری که در آثار فردوسیست و وی نتوانسته است بدان پی‌ببرد باشك و تردید اشاره کرده و خوانندگان باید متوجه این نکته باشند که خاورشناس هرچه در زبان فارسی کار کرده و در آن فرو رفته باشد باز از پی‌بردن بزبایبهای لفظی و معنوی آن عاجزست و این خاصیت بسیار بارز هویداییست که در تحقیقات همه ایشان دیده میشود و ناچار نولدکه هم مانند دیگران بوده و

نمی‌توانسته است بدین لطایف که پیوستگی کامل با روح ملتی دارد پی‌ببرد و این درك نکردن نولد که نقصی برای اثر جاودانی فردوسی نیست .

در اصل متن آلمانی و ترجمه انگلیسی در پایان مباحثی که در این کتاب خاتمه می‌یابد فصل مشبمی هم درباره وزن شاهنامه و بحر متقارب و عروض فارسی آمده که در پاورقی (۳) در ذیل صحیفه ۴۰ ترجمه آنرا وعده کرده‌اند اما چون مطلب تازه‌ای در آن نبود که برای خوانندگان ایرانی مفید فایده‌ای خاص باشد و تنها برای خوانندگان اروپایی نوشته شده که از عروض فارسی بکلی بی‌خبرند مترجم از ترجمه آن خودداری کرده است .

اما اینکه در سراسر کتاب هر جا که بشمری از شاهنامه استشهاد کرده شده حروف و ارقامی در برابر آن جاداده‌اند چنانکه در صحیفه ۱۱ در پاورقی (۱) توضیح داده شده جاییکه تنها عدد آمده باشد اشاره بچاپ فولرس ولاند اورست که مطابقت با مجلدات ۱-۶ چاپ بروخیم و جاییکه پیش از عدد حرف «م» گذاشته شده اشاره بچاپ ماکانست و همیشه عدداول شماره صحیفه و عدد دوم شماره ابیات و بهمین گونه ص اشاره است بصحیفه و ب اشاره بیت . در مجلدات ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ چاپ بروخیم که بدست من فراهم شده همه جا شماره صحایف چاپ‌ماکان با اعداد اروپایی پس از حرف C در بالای صحیفه طرف راست گذاشته شده و اعدادیکه درست چاپ صحیفه پس از حرف P گذاشته شده اشاره بچاپ مول یعنی چاپ پاریست . خوانندگان همیشه می‌توانند ابیات را بهمین وسیله در چاپ بروخیم بیابند .

در پاره‌ای از موارد مترجم برای روشن کردن مطالب متن توضیحاتی از خود در پای صحایف افزوده و برای آنکه از یادداشت‌های مؤلف مجزی باشد در آغاز آنها ارقام اروپایی گذاشته و در پایان آنها بحرف «م» امضاء کرده است . در هر صورت من در سهم خود شادم ترجمه این کتاب که میبایست ایرانیان روزی بمندرجات آن پی‌ببرند بدینگونه درین اوراق انتشار مییابد و باید از دانشگاه طهران و از انجمن تالیف و ترجمه آن و اداره انتشارات و روابط دانشگاهی که در انتشار این کتاب همه وسایل را فراهم آوردند سپاسگزار بود که بیاری ایشان این کتابی که سالها بود می‌بایست بزبان فارسی منتشر شود سرانجام چاپ شد و بدست خواستاران افتاد .

طهران ۱۴ تیرماه ۱۳۲۷

سعید نفیسی

آثار کهنه افسانه‌های حماسی

۸. آشنائی ما با موضوعات حماسی ایرانیان قدیم قسمتی بوسیله کتابهای مقدس خود آنها و قسمتی بوسیله نوشته‌های نویسندگان یونان است. در اوستا از يك عده اشخاص اساطیری اسم برده شده که ما آنها را مجدداً در ترجمه عربی داستانهای فارسی و در شاهنامه فردوسی می‌یابیم. پس از آنکه متبیین پیشینه، چند نفر از اشخاص داستانی اوستا را از روی مندرجات شاهنامه تشریح کردند^۱ فریدریش شپیکل^۱ ثابت کرد که این نکته مربوط به بعضی موارد بخصوص نبوده، بلکه مدونین متنهای مقدس اشخاص داستانی و افسانه‌ها را از نخستین جهان تا آئین گذاری زرتشت مانند يك تاریخ مسلسل و اساساً بهمان ترتیب می‌شناختند که متأخرین آن مطالب را در کتابهای خویش آورده‌اند^۲، منتهی متأخرین برای آنکه بموضوع بیشتر جنبه تاریخی بدهند، يك قدم فراتر گذارده نخستین نماینده بشریت گیه مرتن^۲ (حالت فاعلی: گیومرته^۳) را شاه کرده، با اسم گیومرت خواندند. چند تن از این اشخاص همانطوریکه در ریگ ودا ذکر شده، نزد نیاکان مشترک ایرانی و هندی یعنی آریائیا نیز مشهور بوده‌اند؛ از این قبیل است مخصوصاً یم^۴ (هندی: یم^۵) فارسی جدیدجم یا جمشید؛ ثریتثونه^۶ (هندی: تریتنه^۷) فارسی جدید فریدون؛ کوی (کو) اوسن یا اوسدن^۸ (هندی: اوشنه^۹) فارسی جدید کاوس؛ کوی هوسرو^{۱۰} (هندی: سوشروس^{۱۱}) فارسی جدید خسرو؛ بعضی دیگر ممکنست در اساس و ماهیت جزو

۱- رجوع شود به: Windischmann, R. Roth. ZDMG. 2,216 pp 4,417 pp ; Zoroastrische Studien.

۲- مخصوصاً رجوع به: Spiegel, «Eranische Alterthumskunde» ۱. ۱۱۰ pp. «Arische Studien» و مقاله او در ZDMG 45,187 pp. البته من نمیخواهم ادعا کنم که تمام اظهارات شپیکل غیرقابل اعتراض است. نیز رجوع شود به یادداشت‌های من در ZDMG 32,570 pp.

Yima 4	Gayô Mareta 3	Gaya Maretan 2	Friedrich Spiegel 1
Usadan یا Kavi(Kava) Usan 8	Traitana 7	Thraëtaöna 6	Yama 5
Sushravas 11	Kavi Husravah 10	Ushana 9	

اساطیر «آریائی» یا حتی جزو اساطیر مشترک هند و اروپائی بوده‌اند مانند اژدها که (فارسی جدید اژدها یا دهاک، معرب آن ضحاک)؛ برخی دیگر ممکن است فقط در سرزمین خاص ایران بوجود آمده باشند، مخصوصاً مطلبی که دارمستتر اثبات کرده جالب توجه است که حتی چندتن از اشخاص فرعی غیر مهم پیش از تاریخی شاهنامه با همان وصل و ربطی که در آنجا دیده میشوند در اوستا نیز یافت میشوند^۱. بعضی از گزارشهای فرعی نیز همین حال را دارد^۲.

بنابر این مدونین اوستایک سلسله قصه‌های خرافی، که بنظر آنها البته یلک‌رشته وقایع حقیقی مینمود، میشناختند و شپیکل احتمال میدهد که این سلسله جزو وقایع نامه‌ای بوده که شبیحی از شکل اصلی آن هنوز مانده بوده است. البته در اوستا اسمهای بسیاری از اشخاص اساطیری ذکر میگردد که ما در هیچ مورد دیگری بعدها آنها را نمی‌بینیم^۳، اما چندان زیاد نیست که جلب توجه کند.

اکنون میتوان با سانی فرض کرد که در همان اوانی که اوستا بوجود آمد، دیوانی از تاریخ اساطیری ایران که مرتب و بیکدیگر پیوسته شده و بظن قوی حتی نوشته شده بوده، موجود بوده است. اما این فرض ما حتمی و لازم نیست. تقریباً میتوان اینطور تصور کرد که در محافل روحانی سلسله مختصری از این وقایع وجود داشته، در عین حال در طبقه‌های دیگر مردم افسانه‌های مفصلی راجع به ریک از آنها مشهور بوده است. حالا این افسانه‌ها کلاً بسبک حماسی یا اقلاً با عبارات پرطمطراق و یابزبان مکالمه بلیغ بوده است، نمیدانیم اما این نکته را باید در مد نظر داشت که اشاره‌های کتابهای مقدس با تاریخ کامل اساطیری، که از زمان بعد برای ما باقی مانده است، مطابقت میکند. این مطلب را نیز باید در نظر گرفت که مطابق تمام قرائن سرزمینی که این تاریخ در آن بوقوع پیوسته است فقط شمال شرقی ایران بوده و از همین جهت هنوز هم احتمال قوی میرود که وطن اوستا در همان طرف

۱- مخصوصاً رجوع شود به Etudes Iran . 2, 213, 227 و نیز مقابله شود با مقالة من راجع به «بهترین تیرانداز آریائی» (Der beste arische Pfeilschütze) ZDMG 35, 545 pp.

۲- دارمستتر در کتاب سابق الذکر ص ۲۲۵ و بعد

۳- اگر در آبان پشت فهرست مفصلی از آنها نقل نشده بود عده آنها خیلی کمتر ازین میبود.

۲۸. چند فریونی در زمان هخامنشی ها افسانه های حماسی و مفصلی را جمع کرده اند. اما اغلب راجع بگذشته نزدیک، از زبان پارسی ها و مادها (ایرانیان خونی) شنیده اند، در مرحله اول بایستی کتزیاس^۱ طبیب مخصوص اردشیر دوم را اسم برد که در اوایل قرن چهارم قبل از میلاد کتاب خود را نوشته است: چنانچه از آثار او بیش از مقتضات و قطعات مختصر در دست داشتیم، میتوانستیم از این حیث استفاده بیشتری بکنیم. البته میتوان ثابت کرد که این نویسنده در قسمت تاریخ اغلب بی دقتی کرده، بمیل شخصی چیز نوشته و نیز چندان علاقه بر استکوئی نداشته است و نمیتوان قبول کرد که در ذکر مأخذهای مطالبی که جنبه تاریخی آن نسبة کمتر است، کاملاً گفته اش درست باشد. اما مخصوصاً اصالت قسمت عمده مهمترین این افسانه ها، که عبارت از سرگذشت جوانی و برخاستن کورش میباشد، مسلم است، زیرا چنانکه گوئیمید^۲ کشف و تحقیق کرده است نکات عمده این افسانه بعدها در یارس درباره مؤسس شاهنشاهی دوم ایران، یعنی اردشیر گفته شده است. با وجود این از آنجا که افسانه، بنا بر روایت کتزیاس، که تر بنفع اهالی یارس است و بر عکس شاه مادی را بنحو خوبی مجسم میکند^۳، باید قبول کنیم که کتزیاس آنرا پس از آنکه بدست مادیها تغییر یافته و بصورت هجو پارسیان درآمده^۴ با اطلاع

۱- قسمت های مختلف اوستا، چنانکه مشهور است، بکلی مشکوک میباشد، ولی من بهیچوجه گمان نمیکتم که تمام مجموعه اوستائی تا این اندازه که اخیراً بعضی فرض میکنند تازه و نو باشد.

۲- ZDMG 34,586 = Kleine Schriften 3, 133

۳- مخصوصاً باید متوجه بود که نشر استیاژ را که باو خیانت شده است، شیرزی پاسبانی میکند. همچنین نیز بنا بر گفته موسی خورنی (2,70) از اردشیر نیز شیرزی نگاهداری میکند.

۴- Gutschmid در ZDMG 34,586 - مطابقه شود با تحقیق دقیق Marquart. در Philologus, Suppl - Bd. 6, 595 pp. که سعی دارد جزء به جزء ثابت کند تا چه اندازه کتزیاس در تاریخ کورش داستانهای اصلی را نقل میکند. بگمان من آنچه راجع بتاریخ جوانی این پادشاه در کتاب Dinon معاصر اسکندر باقی مانده نگارش جدیدی از افسانه های کتزیاس است، مع هذا مطابقه شود با بیانات مارکوارت در کتاب سابق الذکر ص ۶۰۲ و بعد.

ما میرساند. - قسمت پیتن از تاریخی قصه شاهنشاهی ایران در کتاب کتزیاس که بعضی عبارات آن در کتاب دوم دیودوروس^۱ محفوظ و باقی مانده، در عین اینکه همه گونه اساطیر و داستانهای سامی را نقل میکند، اصولاً يك روایت مادی بشمار میرود. بظن قوی بعضی از قسمتهائیکه او در تاریخ سمیرامیس خود مانند تأسیس شهر هکمنانه^۲ ذکر کرده، مربوط باین سرزمین است. و بنابراین بطور یقین افسانه اربق^۳، خراب کننده شهر نینوا و مؤسس شاهنشاهی ماد و نیز افسانههای نروس^۴ و پرسندیس^۵ و کادوشی^۶ ها^۱ در همین حکم است. يك افسانه زیبای حماسی، که من بسیار مایلم آنرا منظومه عاشقانه بنامم، افسانه زرینه^۷، ملکه مملکت سگستان و دلدادۀ او استریانگائوس (استریاگلئوس)^۸ میباشد. در ضمن خاطر نشان میشود که بعضی قطعات این افسانه را کتزیاس با يك اسلوب تند و مهیجی نوشته بوده و از روی منتخبات فوتیوس^۹، که مطالب آمده را مجعلاً نقل میکند، این سبک را کاملاً نمیتوان تشخیص داد.^{۱۰} اکنون ما نمیتوانیم بدانیم که شخص یا اشخاصی که کتزیاس از قول آنها روایت کرده است، تا چه اندازه از مآخذ های کتبی استفاده کرده اند، ولی این نکته مسلم است که همه روایات آنها جنبه حماسی را داراست

§ ۳. با وجود تفاوتی که افسانه جوانی کورش در کتاب هرودوتوس با نوشتههای کتزیاس دارد، باز مدتهاست که کتاب هرودوتوس نیز اساطیری تشخیص داده شده است. افسانه بچه سرراهی را که ماده سگی شیر داده است خود هرودوتوس، یا آن کسی که هرودوتوس

۱- این مطالب را باید از نوشته های دیودوروس و قطعات Nicolaus Damascenus ترکیب کرد و گرد آورد.

۲- De interpretatione § 212 ff. (که مؤلف آن ظاهراً Demetrius Phal است) ؛ Anonymus de Mulieribus ؛ Nicol. Dam. ؛ Diodorus 2,34 و غیره.

۳- مارکوارت در کتاب سابق الذکر ص ۵۹۱ و بعد سعی میکند ثابت نماید که خود فوتیوس کتاب کتزیاس را ندیده و فقط از منتخباتی از کتاب او اقتباس کرده است. در مقابل نیز رجوع شود به Krumbholz : Rhein. Mus. f- Philol. N. F. 58, 213 pp.

Parsondas 5	Nannarus 4	Arbakes 3	Ecbatana 2	Diodorus 1
Photius 9	Stryangaeus (Sryaglius) 8		Zarinea 7	Kadusier 6

ازدهان او این حکایت را شنیده ، بصورتیکه بعقل راست بیاید در آورده است ^۱ ، اما این نمونه اساطیری که اغلب تکرار میشود بخوبی ثابت مینماید که موضوع اصولاً جزو روایتهای ملی است. گذشته از این تدوین هرودوتوس تا اندازه ای با داستان پهلوانی ایرانی ، که ما از زمانهای بعد میشناسیم ، مطابقت مینماید : شاه بیگانه (استیاز - افراسیاب) شاهزاده پارسی (کوروش - کیخسرو) فرمان میدهد ، پسر دخترش (مندنه - فرنکیس) را ^۲ بکشد ^۳ ؛ این پسر نجات داده شده ، در میان چوپانان بزرگ میشود و بعدها بر پدر بزرگ خود غلبه پیدا میکند . شاید نیز بتوان مقام هرپاگوس ^۴ را (با وجود آنکه شخصیت از بهمان اندازه شخصیت کوروش تاریخیست) در قبال مقام پیران گذاشت ^۵ شاید در افسانه اصلی کیخسرو را نیز گفته بودند که ماده سگی شیر داده است. مطابق تمام قرائن شاه اساطیری بدرجات پیش از زماندارتاریخی پهلوان این حکایت بود است. اما شرح فارسی زندگانی او در یک قالب بسیار تازه تری برای ما باقی مانده است. نظیر آن افسانه راجع بشیر خوارگی در کتاب موسی خورنی آمده و در آنجا اردشیر راماده بزی شیر داده است ^۵ . يك نمونه دیگر اساطیری در کتاب هرودوتوس شبیه کشیدن اسب

۱- هرودوتوس در کتاب اول ص ۱۱۰ و مخصوصاً ۱۲۲ ، Justin ۱.4.10 این افسانه را که بچه را ماده سگی شیر داده است ، بدون تعبیر نقل کرده ؛ با وجود این من شك دارم که Trogus با ماخذ یونانی او از ماخذ دیگری غیر از ماخذ هرودوتوس استفاده کرده باشند . گوتشمید مقیده دیگری دارد ، رجوع شود به ZDMG 34.386 = Kleine Schriften

۲- تعالیمی گیسفری نوشته دونه اسم را معکوساً نقل کرده است. Justi در Iran. Namenbuch 381 دقیقتر شرح داده است .

۳- تاریخ نویسان عربی زبان مانند دینوری (ص ۱۶) و طبری (کتاب اول ص ۵۰۱) همینطور نقل کرده اند. بموجب شاهنامه شاه اجازه میدهد که بچه زنده بماند.

۴- بعید نیست که هرودوتوس این افسانه را از یکی از بازماندگان هارپاگوس شنیده باشد.

۵- منظور از بدل کردن سگ به بز شاید آن بوده است که آنرا بطوری که بعقل راست بیاید دوست کنند ، زیرا هرچه باشد شیر بز تغذیه انسانی است . - گزنوفن افسانه راجع به کوروش را با استفاده از هرودوتوس جمل کرده است . عناصر اصیل پارسی در این رمان بسیار کم است .

است که ارتقاء داریوش را اعلام مینماید (جلد سوم ص ۸۴ و بعد) . باید در نظر داشت که در این مورد الیبارس^۱ مهتر با هوش همان مقامی را حائز است که همنام او الیبارس، مستشار محیل کورش، در کتاب کتزیاس دارد بنابراین شاید حکایت زوپيروس^۲ نیز مربوط باینجاست^۱ .

۴۸. از مأخذ غیر معلومی آثلیان^۳ خبر میدهد که هخامنش، جد نجیب‌ترین خانواده پارسى را عقابى تربیت کرده است، شپگل^۴ علاوه میکند که در داستان پهلوانان پارسى زال را سیمرغ تربیت کرده است. و نیز ممکن است که در افسانه پارسى بر طبق يك اعتقاد ملی معروف پارسى حقیقه گفته شده بوده است که سایه پرهمای (مرغی شبیه بعقاب) بر هخامنش افکنده شده و این بمنزله فال نیکی بوده که دلالت میکرده است بر اینکه تخمه او بمرتبه شاهی خواهند رسید، چنانکه بنا بر گفته موسى خورنی عقاب بر اردشیر نیز سایه افکند^۲ گذشته از این در کتاب اثنائوس^۵ يك افسانه پارسى از برای مام محفوظ مانده است که

۱- این مهتر را نباید با ارس‌لیبا پسر مگابیزوس Megabyzus که از طبقه اعیان است و در کتاب هرودوتوس جلد ششم ص ۳۳ از او ذکر شده است اشتباه کرد . مارکوارت در کتاب سابق الذکر ص ۹۳۸ تصور میکند که برای زوپيروس و یا مگابیزوس در زمان داریوش و یا خشایارشا اتفاق افتاده باشد . اما از این لحاظ بعید بنظر میآید که این قصه مرغوب در موارد دیگر نیز بمحلها و زمانهای مختلف مربوط میشود . مثلاً از جمله دارا را يك چنین «زوپيروس» آدمی فریب میدهد و آن هم در محلی که برای يك نفر ساسانی همین قضیه اتفاق افتاده است (Polyaen, 7, 12) و طبری جلد اول ص ۸۷۵ . و نیز رجوع شود به ترجمه آلمانی طبری بقلم مؤلف ص ۱۴۲ . من میتوانم چند افسانه دیگر نیز مربوط به زوپيروس بشمارم).

۲- نظیر آنرا موسى خورنی از جد خانوادگی ارزرونیها (Ardsrunier) در جلد دوم ص ۷ نقل میکند . - بعقیده مارکوارت (در کتاب سابق الذکر ص ۵۷۶ و بعد) يك اثر و علامت دیگر اساطیری ایرانی در يك قطعه Hellanicus (یکی از معاصرین جوان هرودوتوس) دیده میشود.

خ

يك چنین حك

خودش بر میگ

مقابله این

۸۸.

فیر

